

استانداردهای ایماندار ۱۰

دوست داشتن دشمنان

خادم خدا فیروز خانجانی

کلیسای ایران

بازنگری شده - بهار ۱۳۹۹

خدا به تکاتک شما برکت دهد. چند لحظه دعا کنیم.

ای خدای قدوس، تو را به خاطر محبتت و کلام مقدست شکر می‌کنیم زیرا کلام تو در این دنیای تاریک برای پای‌های ما نور است و ما را به سمت دروازه‌های شهر آسمانی، شهری که فوق آسمان‌هاست، رهنمون می‌سازد. ای خداوند، عطا فرما تا بتوانیم همانند حزقیال کلام تو را خورده و درونی کنیم تا بتوانیم هر روز به هدفی که برای رسیدن به آن معین شده‌ایم، نزدیکتر شویم. کلام خود را برکت ده. در نام مسیح، آمین.

قصد داریم در این جلسه متی باب ۵ آیات ۴۳ تا ۴۸ را بررسی کنیم. ابتدا آیات مورد نظر را بخوانیم.

شنیده‌اید که گفته شده است، همسایه‌ی خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن.

اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هرکه به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید.

تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.

زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟

و هرگاه برادران خود را فقط سلام گوئید چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟

پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

آمین. خداوند به کلام خود برکت دهد.

چنانچه می‌دانید یکی از مهمترین موضوعاتی که در حال حاضر مطرح می‌شود، بحث «جهانی‌سازی» است. اگر به برنامه‌های تحلیلی رادیو، تلویزیون و یا روزنامه‌ها نگاهی بیاندازید، متوجه خواهید شد که این بحث داغ است و در کنار آن نیز با مسائلی از قبیل «برخورد هویت‌ها» «برخورد تمدن‌ها»، «برخورد قبایل و اقوام» و... روبرو می‌شویم. در عین حال می‌بینیم با بیشتر شدن تماس انسان‌ها با یکدیگر، به جای برقراری دوستی، تنش ایجاد می‌شود. همچنین این طرز تفکر رواج دارد: «کسی که در خارج از قلمرو من است، تا حدی دشمن محسوب می‌شود.» با نگاهی به جامعه‌ی خود، درمی‌یابیم که از خودی‌ها و غیرخودی‌ها صحبت می‌شود. عده‌ای خودی هستند و عده‌ای دیگر غیرخودی. خودی‌ها از مزایایی که صاحبان قدرت از آن برخوردارند، بهره‌مند می‌شوند و غیرخودی‌ها حتی از منابعی که در اختیار اجتماع قرار دارد هم رانده می‌شوند. این مسئله معمولاً در خاورمیانه شدت زیادی دارد و غالباً منطقه‌ی برخورد، همان جایی است که از لحاظ قومی، قبیله‌ای و مذهبی ارتباط نزدیکی با رهبر آن کشور دارد ولی مناطق محروم معمولاً تطابقی با حکومت مرکزی ندارند.

وقتی اولین جامعه‌ی مسیحی از جامعه‌ی یهودی جدا شد، این جدایی به سهولت انجام نشد بلکه با درد و رنج صورت پذیرفت. کسانی که روزی در قالب یک خانواده کنار هم بودند، دشمن یکدیگر شدند و کار به جایی رسید که رهبران یهودی حاضر شدند مسیح را به رومیان تسلیم کنند. [لازم است بدانیم عده‌ای فکر می‌کنند مسیحیت، زاده‌ی یهودیت است در حالی که چنین نیست. در واقع یهودیت باستانی به دو شاخه تقسیم شد؛ یکی مسیحیت و دیگری یهودیت فعلی.]

قوم‌ها و هویت‌ها در برخورد با چنین مسائلی، پاسخ‌های متفاوتی می‌دهند. به عنوان مثال چنانچه به جنگ بین صرب‌ها، کروات‌ها و مسلمانان نگاه کنیم، چه بسا بگوییم این دشمنی به ده یا پانزده سال پیش برمی‌گردد در حالی که ریشه‌ی این دشمنی به پانصد سال گذشته می‌رسد. در زمان امپراطوری روم شرقی و حتی زمانی که این امپراطوری نفوذ خود را از دست

داد، عده‌ای از یوگسلاوها کاتولیک شدند و ارتدکس‌ها مورد جفا قرار گرفتند. با به روی کار آمدن امپراطوری عثمانی، عده‌ای مسلمان شدند و باز این ارتدکس‌ها بودند که در جفا قرار گرفتند و از این رو به محض یافتن فرصت انتقام، همان کارهایی را انجام دادند که بر سر نیاکانشان آمده بود. ما با خواندن روزنامه‌ها گمان می‌کنیم این درگیری سابقه‌ی پانزده ساله دارد در حالی که قدمت چند صد ساله دارد و به زمان نفوذ کلیسای کاتولیک، امپراطوری مجارستان و اتریش و تسلط حکومت امپراطوری عثمانی مربوط می‌شود.

حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که واکنش ما نسبت به افرادی که با ما متفاوت هستند، باید چگونه باشد؟

بسیار خوب اکنون نخستین آیه را بررسی می‌کنیم: «شنیده‌اید که گفته شده است همسایه‌ی خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن.» برای این منظور ابتدا باید به زمینه‌ی تاریخی کلام مسیح برگردیم و باید روشن شود که در آن بافت زمانی همسایه به چه کسی اطلاق می‌شد. می‌دانیم یکی از معلمان شریعت از مسیح پرسید: «همسایه‌ی من کیست؟» پاسخ جامعه‌ی یهود به این سؤال از این قرار است: «یک شخص یهودی! کسی که یهودی‌الاصل باشد یا اینکه یهودی شده باشد.»

در فرهنگ یهود برای غریبه‌ها و بیگانگان کلماتی خاص وجود داشت که یکی از آنها واژه‌ی «گِر» بود. «گِر» به افرادی اطلاق می‌شد که با وجود خارجی بودن ولی وارد سرزمین مقدس شده و به جامعه‌ی یهود پیوسته بودند. این مسئله از زمان موسی شروع شد. چون زمانی که بنی‌اسرائیل از مصر خارج شد، بسیاری از سامی‌ها و یا اقوام دیگر به اسرائیل پیوستند و یا از قبل پیوسته بودند. مثل کالیب که دیگر جزو قبیله‌ی یهودا بود. آنها قبل از موسی به قوم اسرائیل پیوسته بودند و زمانی که بنی‌اسرائیل خروج کردند، با آنها همراه شدند. بدین ترتیب افرادی که با قوم یهود همراه بوده یا از چند نسل پیش اسرائیلی شده بودند و یا افرادی که وارد

قوم یهود می‌شدند و نامشان بعد از سه نسل در قوم یهود ثبت می‌شد به «گر» معروف بودند و شریعت برای چنین افرادی دستورات خاصی داشت.

در خروج ۱۷:۲۰ می‌خوانیم: «به خانه‌ی همسایه‌ی خود طمع مورز و به زن همسایه‌ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه‌ی تو باشد، طمع مکن.» یعنی هر کس باید حافظ جان و مال همسایه‌ی خود می‌بود و نباید انتقام می‌گرفت. همچنین در لاویان ۲۰:۱۸ داریم: «و با زن همسایه‌ی خود همبستر مشو تا خود را با وی نجس سازی.» چون شریعت با یک قوم جسمانی روبرو است نخست سعی می‌کند پیوند بین اعضای قوم را تقویت کند. هدف خدا این است که ابتدا بین افرادی که از قبایل و قوم‌های مختلفی بودند، پیوند عمیقی ایجاد کند چون در صورت عدم وجود این پیوند، پراکندگی ایجاد می‌شد. به عنوان مثال می‌بینیم در روندی قبایل جنوبی بنی‌اسرائیل از قبایل شمالی فاصله گرفتند و یا قبایل شرقی در جنگی که دباره در آن حضور داشت، شرکت نکردند. (قبیله‌های روبین و یهودا در این جنگ شرکت نکردند.) پس هدف خدا از این دستور، ایجاد پیوند بین قوم و تقویت پایه‌ی ارتباط اجتماعی بین افراد بود تا به آنها یک هویت واحد بخشد و ایشان را از بت‌پرستی مصون نگه دارد. هدف شریعت در آن وضعیت همین بود.

اکنون که متوجه شدیم منظور از «همسایه» در آیه‌ی مذکور چیست، می‌خواهیم معنی «دشمن» را نیز در این آیه بررسی کنیم. زمانی که بنی‌اسرائیل از مصر خارج و به سرزمین موعود نزدیک شد، با اقوامی مواجه شد که نوعی خویشاوندی با اسرائیل داشتند. مثلاً قوم آمون، ادوم و مدیان. گرچه این اقوام به شکلی خداپرست بودند اما زمانی که شنیدند قوم اسرائیل آزاد شده است، خیلی خوشحال نشدند و نه تنها خوشحال نشدند بلکه بلعام را آوردند تا قوم را لعنت کند و جلوی بنی‌اسرائیل را بگیرد.

در تثنیه ۳:۲۳-۶ چنین می‌خوانیم: «عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم. احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود. زیرا وقتی که شما از مصر بیرون

آمدید، شما را در راه به نان و آب استقبال نکردند و از این جهت که بلعام بن بعور را از فتور ارام بهرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند. لیکن یهوه خدایت نخواست بلعام را بشنود. پس یهوه خدایت لعنت را به جهت تو، به برکت تبدیل نمود، چونکه یهوه خدایت تو را دوست می‌داشت. ابداً در تمامی عمرت جوای خیریت و سعادت ایشان مباش.» در انتهای آیات خواندیم که ابداً در تمامی عمرت جوای خیریت و سعادت ایشان مباش! دلیلش این است که عمونی‌ها و موآبیان دشمنی عمیقی نسبت به قوم یهود داشتند و به جای اینکه از آزادی آنها که پسر عموهایشان بودند، خوشحال باشند حتی از آنها استقبال هم نکردند و همیشه به دنبال فرصتی بودند تا به بنی‌اسرائیل آسیب برسانند. به خاطر همین خداوند به بنی‌اسرائیل این دستور را می‌دهد.

همه‌ی ما می‌دانیم که یک بچه به دستور پدر و مادرش از صحبت کردن با غریبه‌ها دوری می‌کند و وقتی از او می‌پرسیم: چرا با غریبه‌ها صحبت نمی‌کنی؟ می‌گوید: پدر و مادرم اجازه نمی‌دهند. ولی وقتی بیست ساله شد دیگر این دستور شامل حالش نمی‌شود چون بزرگ شده و خودش مسئول است. این دستور در موقعیتی خاص یعنی در زمان بچگی به او داده شده بود و وقتی بزرگ شد دیگر در موردش معنایی ندارد زیرا او در حال طی نمودن یک روند است. بدین ترتیب چیزی که در ابتدای روند عنوان می‌شود نمی‌تواند در ادامه‌ی روند تأثیرگذار باشد. از همین رو پولس شریعت را به یک مربی کودک تشبیه می‌کند و می‌گوید تا زمانی که فرد کودک است این مربی (شریعت) صاحب اختیار اوست و زمانی که بزرگ می‌شود دیگر مربی صاحب اختیار وی نیست، چون او وارث است و باید خودش عهده‌دار زندگی خود باشد.

پس از گذر هزار و پانصد سال، یهودیان هنوز بر اساس اصلی که برای یک چارچوب دیگر تاریخی عنوان شده بود، زندگی می‌کردند. موآبی‌ها در زمان هخامنشیان از تاریخ محو شدند در حالی که پس از سده‌ی دوم میلادی دیگر اشاره‌ای به عمونی‌ها نمی‌شود. می‌دانیم که از زمان توبیاه، حاکم عمونی، بسیاری از عمونی‌ها با تباری رهبری یهودی برخلاف یهود شده بودند. ولی جالب است که آخرین اشاره به عمونی‌ها در سده‌ی دوم پیش از میلاد شبهه‌آفرین بوده و پس

از آن دیگر به آنها اشاره نمی‌شود گویی آنها یونانی یا یهودی شده بودند، اصلی که درباره‌ی آنها عنوان شده بود برای یهودیان مطرح بود.

یک سامری گرچه یکتاپرست بود ولی چون انحرافی در ایمانش مشاهده می‌شد یهودی به حساب نمی‌آمد. همچنین اگر کسی یهودی نبود و یا اینکه در شرف یهودی شدن قرار نداشت، دشمن به حساب می‌آمد و یک یهودی هیچ وظیفه‌ای در قبال او نداشت. آنها این دستور خداوند را فراتر از عمونیان و موآبیان، برای تمام افراد دنیا به کار می‌بردند. حتی با وجود اینکه در کلام می‌خوانیم یهودیان باید از مصریان استقبال می‌کردند اما رفتارشان با آنها نیز به همان شکل بود. خاخام‌ها به بدترین شکل از مصریان یاد می‌کردند و خوشحال بودند از اینکه آنها تحت تسلط رومیان هستند و از اینکه یونانیان آنها را از مناطق خود رانده بودند، شاد بودند.

در زمان مسیح مصریان اصیل که اکنون در مصر علیا ساکن هستند، در شهرهای بزرگ زندگی نمی‌کردند. آنها به روستاها یا به جاهای بد رانده شده بودند و یونانیان و رومیان در زمین‌های آنان زندگی می‌کردند. خاخام‌ها این مسئله را به لعنتی که شامل کنعان شده بود ربط داده و می‌گفتند: این لعنت شامل حال همه‌ی فرزندان حام می‌شود. با وجود اینکه کتاب مقدس دقیقاً اشاره می‌کند و می‌گوید که باید از مصریان استقبال کنی ولی خاخام‌ها از وضعیتی که برای مصر پیش آمده بود، خوشحال بودند. پولس رسول با مشاهده این رویکرد یهودیان، به افرادی که غیرخودی تلقی می‌شدند، نوشت: «که عیسی خداوند و انبیا را کشتند و ما را نیز تحریم کردند. آنها مایه‌ی خشنودی خدا نبوده و با همه‌ی آدمیان سر ناسازگاری دارند.» (اول تسالونیکیان ۲: ۱۵).

این نشان می‌دهد که وقتی ما طبق روال گذشته زندگی می‌کنیم، همان‌طور که برادر برانهام نیز می‌گوید، می‌توانیم بدترین برخوردها را از خود نشان بدهیم. در این مورد نیز پیغام خدا مبنی بر فاصله گرفتن از عمونیان و موآبیان شامل حال مصریان نیز شد. خوشبختانه ادومی‌ها

در آن زمان یهودی شده بودند و یهودیان بحثی با آنان نداشتند ولی با مصریان دشمنی بی پایه و اساسی داشتند.

جامعه‌ی اول مسیحی نیز به همان شکلی که یهودیان آن زمان برخورد می‌کردند، در خطر دشمنی کردن با دشمنان خود بود. در آن زمان چنین تعبیر می‌شد که غیر خودی یعنی دشمن، و این همان تفکر غلطی بود که در یهودیت وجود داشت و در جامعه‌ی ما نیز وجود دارد. در این صورت این طرز تفکر به وجود می‌آید: کسی که با من نیست، دشمن است. کسی که از کلیسای من نیست، دشمن من محسوب می‌شود. کسی که جزو فرقه‌ی من نیست حتماً دشمن من است و باید ریشه‌کن شود، در حالی که مسیح به یعقوب و یوحنا می‌گوید: «کسی که به ضدّ ما نیست با ماست.» ولی یهودیان مدعی بودند کسی که با ما نیست مخالف ماست!

ممکن است این وضعیت برای ما نیز به وجود آید. همان‌طور که اسرائیل هنگام خروج از مصر با خصومت مدیان، موآب و اقوام خویشاوند خود مواجه شد، کلیسا هم پس از خروج از فرقه‌ها مورد عداوت فرقه‌ای‌ها قرار گرفت و در بسیاری از جاها می‌بینیم که بعضاً افرادی که نزدیکترین رابطه را با یکدیگر دارند، طرف مقابل را لو می‌دهند. ما نباید با چنین کسانی عداوت داشته باشیم. اگر بشنویم کسی پیش مقامات رفته و محل تجمع و نوع افکارمان را لو داده یا اینکه به دروغ از ما یاد کرده، چگونه برخورد می‌کنیم؟ آیا این خطر وجود دارد که ما هم مثل مردم معمولی با دیگران برخورد کنیم و به آنها عداوت بورزیم؟ زمانی که بنا را بر عداوت می‌گذاریم این روند کم کم در ما حاکم می‌شود. اما مسیح در این مورد چه می‌گوید؟ اگر فرقه‌ها با ما عداوت می‌کنند و از آواره شدن خویشاوندان خود خوشحال هستند، ما باید چگونه رفتار کنیم؟ آیا باید تند برخورد کنیم؟

مسیح در ادامه به این سؤال جواب می‌دهد: «اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و بر آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش گوید و جفا رساند، دعای خیر کنید.» مسیح قانون و اصل

جدیدی را عنوان می‌کند. به یاد داشته باشیم که در میان قوم اسرائیل یک یهودی با یهودی دیگر دشمنی نداشت و طبق تورات این مسئله منتفی است. در زمان ما نیز کسی که عضو کلیساست، دشمن ما محسوب نمی‌شود چون در واقع اگر ما با کسی بد باشیم از یک قانون اساسی تجاوز کرده‌ایم و در آن صورت «قاتل» محسوب می‌شویم.

اینجا صحبت از افرادی است که طبق تعریف جامعه‌ی ما غیرخودی هستند. سامری‌ها هنگام صحبت کردن در مورد محبت، بلافاصله پای عمل را هم به میان می‌آوردند و فقط این نیست که کسی را دوست داشته باشید بلکه زمانی که امکان ابراز محبت باشد باید عملی هم در راستای آن انجام گیرد. در کتاب مقدس، محبت مربوط به فرضیات و خیالات و نظریات نیست بلکه جنبه‌ی عملی دارد. باید به موآبی، عمونی و کسی که با تو دشمنی دارد محبت کنی و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلی! به راستی چرا خداوند این فرمان را صادر کرد؟ چرا خدا در تثنیه گفت: از عمونیان و موآبیان فاصله بگیرید و نباید برای خیریت آنان فکر کنید؟ پاسخ روشن است زیرا آنها بلعام را برای لعنت کردن قوم اسرائیل آورده بودند. به راستی که چقدر آیات کتاب مقدس به هم پیوسته هستند، مسیح در اینجا دقیقاً به اصل موضوع برمی‌گردد. شاید یهودیان دیگر به این موضوع فکر نمی‌کردند اما مسیح به اصل موضوع برمی‌گردد تا آن را ریشه‌کن کند.

در یونانی «لعنت» به شکل تحت‌اللفظی به معنی «بدگویی» و «سحر و جادو» نیز می‌باشد. گاهی ممکن است به بدی از ما یاد کنند و درباره‌ی ما حرف‌های زشت بزنند. همچنین ما در برخی جوامع شاهد سحر و جادو هستیم. گاهی شیطان پرستان جمع می‌شوند و برای لغزش خوردن کسی دعا می‌کنند و در واقع یکی از دلایلی که واعظان بزرگی چون جیم اسکارت لغزش خوردند همین مسئله بود. وظیفه‌ی ماست که برای این افراد دعا کنیم؛ برای کسانی که از ما بد می‌گویند و سحر و جادو می‌کنند، برکت بطلبیم و برای کسانی که ما را نفرین می‌کنند،

نیکویی بخواهیم و نیز برای کسانی که برای نابودی کلیسا جمع شده و دعا می‌کنند برکت بطلبیم زیرا ما وسیله‌ی ظهور فیض خداوند در جهان هستیم.

روز جمعه به صحبت‌های برادری گوش می‌کردم که از اتفاقی در یک روستا واقع در الجزایر سخن می‌گفت. او تعریف می‌کرد که روزی مردم روستا از خواب بیدار شدند و همگی گفتند که ما مسیح را در خواب دیدیم و بدین ترتیب همه توبه کردند. بعد از مدتی متوجه شدند سال‌ها پیش یک اسقف را در آنجا کشته بودند و آخرین دعایی که آن اسقف در آن منطقه بلند کرد، طلب برکت و نجات از خدا برای مردم آن منطقه بود. خداوند هم بعد از چند صد سال به دعای او جواب داد.

کلیسای ایران یکی از بزرگترین کلیساهای جهان بود که کار خود را درخشان شروع کرد. با وجود اینکه ایران فعلی از نظر وسعت نصف اروپاست ولی کلیسای ایران تا چین و هندوستان پیش رفته بود یعنی بزرگترین کلیسایی که تاریخ به خود دیده بود. وقتی سرگذشت این کلیسا را می‌خواندم متوجه‌ی نکته‌ای شدم. هنگام اعدام اعضای این کلیسا، آنها می‌گفتند: «خداوند، تو از اینها انتقام بگیر!» و به همین دلیل ایران وارد یک دوره‌ی سیاه لعنت شد، یک دوره‌ی تاریکی طولانی مدت! علت این بود که افراد برای جفاکنندگان طلب خیر و برکت نمی‌کردند بلکه جفاکنندگان را لعنت می‌کردند. به همین دلیل کار خدا دوباره با زحمت بسیار در ایران شروع شد و کلیسای فارس با وجود شکوه گذشته‌اش، به جایی رسید که گاهی فقط چند نفر در روستایی جمع می‌شدند و حتی جرأت نمی‌کردند که بگویند ما مسیحی هستیم. در منطقه‌ای از خراسان و آذربایجان به این شکل بود. بله، به جای طلب برکت برای دشمنان، لعنت نموده و طلب خیر نکردند.

در آیه‌ی بعدی می‌خوانیم: «تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.» تا مثل پدر آسمانی خود باشید! مسیح برای ما یک سرمشق قرار می‌دهد. عیسی مسیح هنگام صحبت با یهودیان

یا بی ایمانان، می گفت: «پدر من» ولی وقتی با ایمانداران صحبت می کرد، می گفت: «پدر شما که در آسمان است» یا «پدر شما». ما باید با این محبت از خدا پیروی کنیم. عیسی مسیح بسیار ساده و واضح محبت خدا نسبت به انسان ها را ترسیم می کند زیرا همه حتی بت پرستان شاهد بارش باران در همه جا باران بودند، آنها می دیدند که نور آفتاب به همه می تابد و در همه جا برکت خداوند دیده می شود.

سعدی هم در اشعار خود به این نکته اشاره می کند چون او نیز برکت خداوند را در همه جا می بیند:

ای کریمی که از خزانه ی غیب	گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم	تو که با دشمن این نظر داری

می پرسید که آیا می توان دوستان مسلمان خود را فراموش کرد؟ مسیح با تکیه بر همین مشاهده که برای یهودیان هم پرشش برانگیز بود، اصل تازه ای عنوان می کند. او توجه ایماندار را به برکاتی که خداوند به زمین و زمینیان می دهد، جلب می کند. ای ایماندار، مگر تو فرزند همین خدا نیستی؟ مگر او پدر آسمانی تو نیست؟ مگر او را پدر آسمانی نمی خوانی؟ غیر از این است که یک فرزند خصوصیات پدر خود را داراست. **پس اگر می خواهید فرزندان شایسته ی خدا باشید، به استانداردهای او زیست کنید.** شما به واسطه ی تولد تازه از ژن های آسمانی، یعنی از ژن الهی برخوردار شده اید پس باید طبق نمونه ای که پدر آسمانیتان به شما می دهد، رفتار کنید.

خداوند نمی توانست این مسائل را به یهودیان عهد عتیق بگوید زیرا آنها در مقام فرزند خدا نبودند. ما در کتاب یوئیل داریم که خداوند روح خود را بر فرزندان و غلامان و کنیزان می ریزد. یهودیان در حکم غلامان و کنیزان خداوند هستند که برکت خدا شامل حال آنها نیز می شود

لیکن ما فرزندان هستیم و باید مثل پدر آسمانی خود رفتار کنیم. مسیح سطح استاندارد را بالا می‌برد. یک بی‌ایمان نمی‌تواند به چنین استانداردی برسد زیرا ژن‌های پدر آسمانی را دریافت نکرده و فرزند او نیست. گاهی برخی سگ و گربه دارند که در حکم فرزندشان است. آیا می‌شود از این سگ و گربه‌ها انتظار داشت که مثل صاحبان خود رفتار کنند؟ بدیهی است که این توقع نامعقول است.

مسیح فرزندان را مخاطب قرار داده و با نشان دادن تصویری از برکت خداوند که شامل حال دنیا می‌شود، می‌گوید ما باید رفتار شایسته‌ای داشته باشیم. خدا در عهد عتیق با گذر زمان، از قوم خود می‌خواهد که به اقوام دیگر هم توجه کنند. در کتاب یونس می‌بینیم چگونه خدا یونس که اسرائیلی بود را برای رستگاری آشوری‌ها می‌فرستد. ملت‌های منطقه به حدی از آشوری‌ها بیزار بودند که گاهی اوقات دشمنی‌های دیرینه‌ی خود را فراموش می‌کردند و برای مقابله با آشور ائتلاف می‌کردند ولی خدا یونس را برای رستگاری آنها فرستاد. باز می‌خوانیم که چگونه ارمیا کمابیش هزار سال پس از موسی، هنگام تبعید به یهودیان می‌گوید: «برای شهر و منطقه‌ای که به عنوان اسیر وارد می‌شوید، دعا کنید.»

در بخش هفتم استانداردهای ایماندار دیدیم که خدا در زمان موسی به قوم اجازه‌ی طلاق می‌دهد ولی در زمان ملاکی نفرت خود را از طلاق اعلام می‌دارد. با گذشت هزار سال از زمان موسی، خدا نمی‌توانست قبول کند که قومش همان رفتاری را داشته باشند که پدرانشان، هنگام خروج از مصر داشتند. پس آنچه مسیح می‌گوید دقیقاً در راستای پیغام تورات و انبیاست. به همین دلیل به مخاطبان خود که احساس می‌کردند که مسیح می‌خواهد تورات و انبیا را منسوخ اعلام کند، می‌گوید: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم.»

خدا تنها دستورات خود را در تورات اعلام نکرد بلکه از طریق دهان انبیا نیز صحبت می‌کرد اما وقتی زمان به کمال رسید و فرزند خدا ظهور کرد، مرحله‌ی فرزندی به میان آمد. در این

مرحله دیگر ممکن نیست که شخص به دشمنان خود عداوت ورزد و فکر کند که چون کسی با او دشمنی کرده، پس او نیز باید دشمنی کند. مسیح می‌گوید از عمونی‌ها نمونه نگیر بلکه خدا الگوی تو باشد زیرا تو فرزند خدا هستی! «تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.»

در رساله‌ی یعقوب ۳: ۱۱-۱۳ می‌خوانیم: «آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می‌سازد؟ یا می‌شود ای برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمه‌ی شور نمی‌تواند آب شیرین را موجود سازد. کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد.» پس باید منبع برکت باشیم و کار پدر آسمانی خود را ادامه دهیم. باید نقش سازنده‌ای در جامعه داشته باشیم زیرا در امتداد عمل پدر خود کار می‌کنیم. همان‌طور که مسیح کار پدر خود را بر روی زمین دنبال می‌کرد، ما هم باید این مسیر را به همین شکل ادامه دهیم. اگر این اعمال را انجام ندهیم مثل چه کسانی خواهیم بود؟

آیه‌ی ۴۶ می‌گوید: «زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟» اگر افرادی را دوست داشته باشید که شما را دوست دارند و فقط به افرادی پول قرض دهید که به شما قرض می‌دهند، در واقع شما فقط جبران کرده‌اید. اگر کار ما فقط جبران کردن باشد پس چه فرقی با باجگیران داریم؟ در جامعه‌ی یهود باجگیران زبانزد خاص و عام بودند. آنها به نفع خود و دولت روم مردم را استثمار می‌کردند، درصدی به رومیان می‌دادند و درصدی سهم خودشان بود. آنها به این دلیل که سهم خود را زیاد می‌کردند، از جامعه‌ی یهود طرد شده و حتی نباید وارد کنیسه می‌شدند. باجگیران نیز برای خود جامعه‌ای جدا تشکیل داده بودند. مشروبات الکلی می‌خوردند، زنا می‌کردند و به انواع گناه‌ها تن می‌دادند! مسیح می‌گوید چنین افرادی حاضر بودند برای کسانی که به آنها محبت می‌کردند جبران کنند زیرا لازمه‌ی حفظ یک مجموعه، برقراری نوعی تعامل در آن است. هیچ

جامعه‌ای نمی‌تواند بدون وجود روابط دو سویه استوار بماند. از این رو باجگیران، گناهکاران و زناکاران به این شکل ادامه حیات می‌دادند.

چه بسا وقتی متی و زکی گناهکار بودند، پیش یکدیگر رفته و با یکدیگر مشروب می‌خوردند، تریاک می‌کشیدند و از کنار هم بودن لذت می‌بردند و به اتفاق فساد کردند! این روند ادامه داشت تا زمانی که مسیح وارد زندگی آنها شد. اگر ما نیز یکدیگر را این‌گونه دوست داشته باشیم فرقی با این قبیل افراد نداریم. آنها از جامعه‌ی یهود طرد شده بودند. مسیح در مورد زکی گفت: «این شخص فرزند ابراهیم است.» و وقتی او توبه کرد، مسیح جایگاه او را دوباره باز می‌گرداند و می‌گوید او نجس نیست.

فراموش نکنیم که در جامعه‌ی یهود، فریسیان و کاتبان نیز بودند. آنها به هیچ عنوان با مردم در نمی‌آمیختند و با آنها ازدواج نمی‌کردند، اما از دید یهودیان باجگیران و گناهکاران نجس اندر نجس بودند. در کلام خدا در خصوص شخص تعلیم‌ناپذیر در کلیسا آمده که اگر کسی به حرف کلیسا گوش ندهد و توبه نکند، مثل باجگیر و گناهکار است و باید اخراج شود.

پس اگر شما فقط دوستان خود را محبت کنید چه فرقی با گناهکاران دارید؟ اگر صرفاً با خودی‌ها دوستی کنید، چه فرقی با مردم دنیا دارید؟ در بسیاری از مذاهب روال است که افراد به یکدیگر کمک می‌کنند و خیلی فراتر نمی‌روند. البته ممکن است به دیگران نیز کمک کنند ولی زمانی که حس می‌کنند کسی جزو گروه خودشان است، دست خود را باز کرده و بیشتر کمک می‌کنند. مسیح می‌گوید نباید بین شما چنین عادت‌ی باشد.

تقریباً در بسیاری از زلزله‌هایی که پیش آمده بود حتی در زلزله‌ی گیلان، بسیاری از مسیونرها برای بازسازی مبالغ هنگفتی دادند. گرچه با این پول‌ها چندین مدرسه ساخته شد اما مبالغی که کلیساهای خارجی فرستادند می‌توانست بیشتر به درد ایمانداران بخورد، ایماندارانی که به خاطر ایمان خود، کارشان را از دست داده و از امکانات جامعه محروم شده

بودند. نباید فراموش کنیم که گاهی اوقات یک مسیحی بر طبق این اصل، به یک بی‌ایمان کمک می‌کند ولی به یک ایماندار کمک نمی‌کند. او این چنین به قول خود سخن مسیح را به عمل آورده ولی همیشه تقدم با ایماندار است. البته منظور این نیست که باید به گونه‌ای باشد که غیرمسیحی بی‌نصیب بماند. ما زمانی که توان داریم باید به یک غیرمسیحی نیز کنیم ولی ابتدا باید ایمانداران را مدّ نظر داشت. یک ایماندار باید محبت کردن به ایمانداران را بر دیگران مقدم بداند زیرا در کلام داریم ابتدا به اهل خانه‌ی خدا کمک کن. پس زمانی که امکان کمک داریم ابتدا به کلیسا کمک می‌کنیم.

اصلی که در جوامع شرقی وجود دارد این است که غیرخودی‌ها باید محروم باشند و بر اساس گزینشی که انجام می‌شود، می‌گویند: «غیرخودی‌ها باید از نعمت‌ها محروم باشند.» مسیح نمی‌خواهد کلیسا به این شکل عمل کند بلکه می‌گوید اگر همین گزینش‌کننده روزی نیازمند باشد، تو وظیفه داری به او کمک کنی، حتی اگر تو را از کارت اخراج کرده باشد. او سعی داشت با زور تو را خودی کند اما تو با محبت خداوند در او کار می‌کنی. **قدرت کلیسا در محبت است.** به یاد داشته باشیم که گزینشی‌ها هم یکدیگر را دوست دارند. مگر بی‌ایمانان این چنین نمی‌کنند؟ آیا هندوها، هندوها را دوست ندارند؟ آیا یهودیان، یهودیان را دوست ندارند؟ آیا مسلمانان یکدیگر را دوست ندارند؟ آیا شکنجه‌گران یکدیگر را دوست ندارند؟ مسیح می‌گوید شما نباید در سطح آنها قرار بگیرید. شما فکر می‌کنید روابط اجتماعی بت‌پرستان، بر پایه‌ی محبت نبود؟ و اگر بر پایه‌ی محبت نبود چرا بحث خودی و غیرخودی وجود داشت؟ محبت به آنها حکم می‌کرد فقط باید به خودی‌ها رسیدگی کنند. گاهی ممکن است افراد درجه‌بندی شوند، خودی‌ها و غیرخودی‌ها. پس ما باید چه تفاوتی با دیگران داشته باشیم؟ مخاطب این آیه می‌تواند کلیسایی باشد که در جفا قرار دارد. کلیسایی به این سمت کشیده می‌شود که از دشمنان خود نفرت داشته باشد.

در حال حاضر در ایران برخی از آرامنه و آشوری‌ها از مسلمانان نفرت دارند. البته ممکن است خیلی از مسیحیان فارس نیز این‌گونه باشند. این افراد همواره به یاد قتل‌عام شاه عباس و محرومیت‌های اجتماعی می‌افتند و نفرت در قلب آنها زبانه می‌کشد. هنگامی که کلیسا در جفا و محرومیت اجتماعی قرار دارد و با انواع چالش‌ها روبرو می‌شود، آیا به دنبال دشمنی مدیانی‌ها و عملیاتی‌ها، مانند آنها رفتار خواهد کرد؟ آیا در این مورد از دستور تثنیه پیروی خواهد کرد یا عرف جوامع انسانی را سرلوحه‌ی خود قرار می‌دهد؟

صرب‌ها، کروات‌ها را از بین می‌برند و کروات‌ها نیز صرب‌ها را می‌کشند و در برهه‌ای از زمان مسلمانان کرواسی، صرب‌ها را قتل‌عام می‌کنند. اینها وقایعی است که در تاریخ وجود دارد. توتسی‌ها، هوتوها را می‌کشند و هوتوها هم به موقع حساب توتسی‌ها را می‌رسند. مسیح می‌فرماید شما باید فراتر از این سطوح قرار بگیرید و مانند پدر آسمانی خود رفتار کنید. اگر می‌خواهیم باعث پیشروی ملکوت خدا در دنیا باشیم، نباید زندگی ما تنها مملو از شعار باشد. خدا به تکاتک شما برکت دهد.